

در رثای دایی جان

به آواز خوش و الحان عاشق
که بر ریحان و گل دارد علایق
دگر مادر بخوان در آن حدایق
زمادر هم بگو شأنی مطابق
به دریا شد وزان باد موافق
صفایی شد به توسرکان لاحق
برآمد از مشارق صبح صادق
سه گل چون نقش دیبای سراق
چو خورشید و دو مه سرزد چه شارق
که آید بر جهان این پور لایق
شوارق سر زده ست از آن مشارق
جد اندر جد او آیات خالق
که در تعلیم و در طب بود حاذق
نهادی بر دل مردان عاشق
که گرد او چو پروانه خلایق
سرافراز اندر این دشت شقایق
ولی با دوستان نقل حقایق
ز گفتار مخالف یا موافق
کمال الدین پدر را بود ناطق
پر پروانگان اندر مضایق
تو هم شادش نما در این دقایق
تو گویی بی گمان رست از صواعق

شنیدم در گلستانی که مرغی
حکایت داشت از گل های بستان
یکی سرو رهی نامش پدر بود
پدر علامه ای یکتا به دوران
چو امرحق به وصلت گشت جاری
به تقدیر الهی نیک بنگر
تو گویی یک سحرگاه مبارک
از آن وصلت وزاین زوج مبارک
یکی پور و دو دیگر دخت دلبر
از آن آیات حق جز این نشاید
تبارش از دو سو باشد مبارک
پدر علامه جد آیت تو بشمار
کمال الدین صفایی مرد صادق
زمانی در کفش از بذر فرهنگ
چنان شمع وجودش شعله ور شد
طبابت را نگر همچون صنوبر
ز حاسد حافظ سر پدر شد
قیاسی می کنم پروا ندارم
کمال دین علی فرمود قرآن
خدایا نور شمع ما فرو شد
کمال الدین کنون سوی جنان شد
سه تکبیر رحیلش را تو بشنو